پيرامون هفتة شعر و ادب

شهريار و يا فردوسي, روز ملّي شعر و ادب و شعر نماد ملّي

دكتر جواد هيئت

در اين روزها انتخاب سالروز وفات استاد شهريار به عنوان روز و يا هفته شعر و ادب از طرف مجلس و دولت و شوراي انقلاب فرهنگي سبب مباحثات قلمي و حتي اعتراض بعضي از شعرا و نويسندگان گرديده است و در روزنامه‌ها حتي از طرف اشخاص عادي نيز در اين زمينه اظهار نظرهاي متفاوت به چشم مي‌خورد. عده‌اي شعراي ديگر مانند فردوسي, حافظ, مولوي, نظامي را سزاوارتر از استاد شهريار براي انتخاب به عنوان شاعر ملي مي‌دانند ولي بيشتر اظهار نظر كننده‌ها روي فردوسي تكيه مي‌كنند و او را بزرگترين شاعر ملي ايران مي‌شمارند.

به نظر من كه از كودكي با شعر و ادب فارسي پرورش يافته و شيفته شعر ليريک تغزّلي و عرفاني فارسي هستم و به شعر و ادبيات تركي كه زبان مادري من است، آشنايي و علاقه ديرينه دارم, در اين انتخاب نكات زير در نظر گرفته شده است:

۱- معاصر بودن. شاعر هزار سال پيش هر قدر هم با عظمت باشد، نمي‌تواند نماينده شعر، ادب و روحيه امروزي ملت و آشنا با روح ادبي جهان معاصر باشد. در طول هزار سال گذشته شعراي بزرگي مانند فردوسي, نظامي گنجه‌اي, سعدي, مولوي, حافظ را داشته‌ايم كه هر كدام بهترين نمايندگان عصر خود بودند و شهريار آخرين حلقه از اين سلسله ادبي ماست.

در اين مدت نه تنها در محتواي شعر و ادبيات, بلكه در شكل آن‌ها نيز تغييراتي به وجود آمده است, مثلا شعر نو ظهور و پيشرفت نموده است. به علاوه در طول هزار سال تركيب قومي و بسياري از ويژگي‌هاي مردم عوض شده و افكار, خواسته‌ها , نيازها,

مسائل و مشكلات آن‌ها نيز تغيير يافته است.

۲- تناسب با روح شعر و ادب ايران. روح حاكم بر شعر فارسي عشق, محبت و عرفان است نه حماسه و ملّي‌گرايي بر پايه قوم‌گرايي. ما ملتي جنگجو و ستيزه‌خو نيستيم, فرهنگ ايراني فرهنگ مهر و محبت است كه دست رد به سينة خودي و بيگانه نمي‌زند و با همين خصيصه همه را در خود هضم و جذب مي‌كند. فردوسي حماسه سراي بي‌مانندي است كه در آن برهه از تاريخ ما كه هويت ايراني در برابر حاكميت عرب به خطر افتاده بود، ظهور كرد و وظيفه ملي خود را با سرودن داستان‌هاي قديم ملي و زنده كردن زبان فارسي به نحو شايسته‌اي انجام داد و نام خود را در تاريخ شعر و ادب ايران جاوداني ساخت. ولي دنياي امروز شعر حماسي را كمتر مي‌پذيرد، زيرا به محبت و دوستي بين مردم و ملّت‌ها بيشتر نياز دارد.

به علاوه در ايران امروز حاكميت عرب مطرح نيست، بلكه اعراب ايران بخشي از هموطنان ما هستند و دشنام و تحقير عرب پسنديده و مصلحت نيست.

اين واقعيت را نبايد فراموش كرد كه شاهنامه فردوسي ادامة شاهنامه دقيقي است و دقيقي شاعر زردشتي و ضد اسلام است كه با كمک و تشويق و سفارش شعوبيون به نگارش آن اقدام و هزار بيت از آن‌را سروده است. بعد از كشته شدن دقيقي به دست غلام خود سرودن شاهنامه به فردوسي واگذار شد. از طرف ديگر سفارش و وعده‌هاي سلطان محمود غزنوي (پادشاه ترک) او را به اين كار بزرگ وا داشته است و اينها همه در ادبيات شاهنامه منعكس است. فردوسي دشمني با اسلام را به شكل ضديت با عرب, ترک و روحانيون اسلام بيان نموده است. همچنين دربارة زنان كه نصف جمعيت ايران را تشكيل مي‌دهند، بي انصافي كرده و شديدا بدگوئي نموده است.

در گذشته زن‌ها مظلوم‌تر از امروز بودند و تنها شانسشان اين بود كه به علّت بي‌سوادي و بي‌خبري خاموش بودند و صداي اعتراضشان به گوش ما نمي‌رسيد. اما حالا وضع عوض شده است. خانم‌ها ادعاي برابري و بعضا هم احساس برتري نسبت به مردان دارند و هرگز اين بدگوئي‌ها و توهين‌ها را قبول نمي‌كنند و گويندگان آن‌را نمي‌بخشند. من از ابيات شاهنامه شواهدي در اين زمينه نمي‌آورم، چون نمي‌خواهم با تجديد خاطره تكدر خاطري فراهم شود، ولي اكثر اين ابيات مشهور خاص و عام است و نيازي به تكرار ندارد.

در دوران معاصر نصف جمعيت ايران را

(مرد و زن) ترک‌ها و اعراب تشکيل مي‌دهند. فحاشي و ناسزاگوئي به ترک و عرب با هيچ بهانه و دستاويزي نمي‌تواند مانع ناراحتي آنها شود، زيرا امروزه همه مي‌دانند که ترک زبان و عرب زبان با ترک وعرب فرقي ندارد و مفاهيم ترک و عرب, ترکي و عربي مفاهيم فرهنگي هستند، مانند فارس و فارسي و هيچ ارتباطي با نژادهاي اختراعي ملّي‌گرايان افراطي ندارند. بعضي از ملي گرايان و يا به زبان درست‌تر قوم گرايان ترک‌ستيز و عرب‌ستيز که از ترک بودن شهريار ناراحت‌اند و حتّي چند نفري از آن‌ها که از شعر و افکار اين شاعر نابغة ايراني بي‌خبرند, انتخاب او را به پان‌ترکيزم نسبت داده‌اند!

شهريار و دوستداران او و دکتر شعردوست که سالروز مرگ او را به عنوان روز و هفتة شعر و ادب پيشنهاد نموده است. پان ترکيست نيستند. شهريار علوي‌ترين تجلي روح ايراني است که باز از خطة نابغة‌خيز و قهرمان‌پرور آذربايجان برخاسته و در اشعارش شأن ايران و ايراني را به عرش اعلا رسانيده است. شهريار شاعر مسلمان ايراني ترک زبان آذربايجاني است و با آنکه زبان مادري‌اش ترکي است، در شعر فارسي تا قلّه امکان بالا رفته و همتاي حافظ شيراز شده است. آيا شاعري همتاي او را مي‌شناسيد که در زبان غير مادري اشعاري همطراز شعر شهريار سروده باشد؟ به علاوه شهريار در زبان مادري هم شاهکارها آفريده، يعني به زبان سي ميليون ايراني ترک زبان هم بهترين و زيباترين منظومه‌ها را سروده است. تنها حيدر باباي شهريار او را جهاني و جاوداني کرده است.

منظومة حيدر باباي شهريار در مدت کمتر از پنجاه سال به بيش از سي و سه زبان خارجي زنده دنيا ترجمه شده است و چنين توفيقي نصيب هيچ يک از شعراي ديگر ايران و جهان نشده است.

من با شهريار در حدود پنجاه سال سابقة دوستي داشتم و پنج ماه ميزبان او و خانواده‌اش در منزلم بودم. در اين مدت او را بهتر شناختم. شهريار يک نابغة به تمام معني بود. عشق الاهي و محبت مردم اساس زندگي او را تشکيل مي‌داد.

شهريار در برابر قدرتمندان بي‌نياز و حتي بي‌اعتنا بود. به خاطر دارم، روزي رئيس دفتر شهبانو فرح براي ديدن مرحوم شهريار به منزل ما آمد و از طرف شهبانو پيغامي داد و گفت، شهبانو از اين که شما با خانواده‌تان در منزل دکتر هئيت مانده‌ايد، نگران و ناراحت است، که مبادا در اينجا راحت نباشيد و استراحت لازم را نداشته باشيد. از اين جهت

پيشنهاد نمودند كه اجازه دهيد براي شما منزلي تهيه و خريداري كنيم، تا شما به منزل خودتان منتقل شويد. مرحوم استاد در جواب ايشان چنين گفت: به شهبانو سلام برسانيد و بگوئيد من و خانواده‌ام در اينجا از هر حيث راحت هستيم. اگر ايشان مي‌خواهند محبتي در حق من بفرمايند، دستور بدهند اشعار تركي من هم جزء ديوان اشعار فارسي‌ام چاپ بشود. آن وقت من از ايشان ممنون خواهم شد و شايد بتوانم از فروش كتاب‌هايم منزلي هم در جوار منزل دكتر هئيت تهيه كنم.

به اين ترتيب به نظر من انتخاب سالروز مرگ شهريار به عنوان روز و هفتة شعر و ادب ايران انتخاب شايسته‌اي بوده كه در آن معاصر بودن, همخواني با روح شعر و ادب ايران و اسلامي بودن و مقام رفيع شعر شهريار و شخصيت والاي او در نظر گرفته شده است. در خاتمه عرايضم را با اين سؤال خاتمه مي‌دهم: آيا اگر امام خميني زنده بود, ممكن بود به جاي شهريار, فردوسي و يا شاعر ديگري را انتخاب نمايد؟

هفتة شعر و ادب،
گذري و نظري بر

ابراهيم رفرف

اخيرا به پيشنهاد علي اصغر شعردوست نمايندة مردم تبريز در مجلس شوراي اسلامي و تصويب شوراي عالي انقلاب فرهنگي هفتة آخر شهريور ماه كه مصادف با سالروز در گذشت شهريار، شاعر پر آوازة فارسي سرا و خالق اثر جاوداني حيدر بابا است، به عنوان هفتة شعر و ادب ايران نام گذاري شده است. متعاقب اين تصميم واكنش‌هاي گوناگوني از سوي محافل مختلف ادبي، و اكثرا از موضع مخالفت با اين تصميم شوراي انقلاب فرهنگي ابراز شده است كه جاي تأمل بسيار دارد.

اكثريت قريب به اتفاق شاعران و ادباي فارسي زبان كه عموما با چهره‌هاي انديشناک در مطبوعات ظاهر شده و در اين خصوص ابراز عقيده نموده‌اند، بر اين باور بوده‌اند كه علي‌رغم مقام والاي شهريار در صحنة شعر و ادب ايران، شعراي ديگري نظير فردوسي، سعدي يا حافظ شايستگي بيشتري براي تمثيل سمبوليک شعر و ادب ايران داشته‌اند.

در اين ميان حتّا بعضي‌ها هفتة شعر و ادب را با انتخاب شاعر ملـي ايـران اشـتباه گرفتـه و زبان به اعتراض گشوده‌اند. بعضي‌ها نيـز ايـن تصميم را عجولانه دانسته و بعضي ديگر آن‌را تصميمي سياسي ارزيابي كـرده انـد كـه گويـا براي امتياز دادن به بعضي از كشورهاي ترک زبان اتخاذ شده است. بعضي نيز پـارا از ايـن هم فراتر گذاشته و چنين تصـميمي را يكسـره تصميمي «پان‌تركيستي» ارزيابي نموده‌اند، امـا همـين محافـل انتخـاب فردوسـي را انتخـابي درست شناخته و علي‌رغم اينكه آثار فردوسي، شاعر نـامي حماسـه‌سـراي ايـران، سرشـار از ناسزا گوئي به برادران ديني ما در كشـورهاي عربي و حتـا عليـه هموطنـان تـرک و عـرب ايراني ما است، و همچنين بـا آنكـه مضـمون اصـلي شـاهنامه را جنـگ‌هـاي بيحاصـل و برادركشي بي وقفه بين ملـت‌هـاي همسـايه تشكيل مي‌دهد، انتخاب وي بعنوان شاعر ملي ايران را مطلقا بي‌عيب و نقص دانسته و آن را دست‌مايه‌اي براي ايجاد وفاق بين ايرانيان بـه حساب آورده‌اند كه خـود از همـين اقـوام در حال ستيز شاهنامه تشـكيل مـي‌شـود! معلـوم نيست كه اگـر روزي مهمانـاني از كشـورهاي همسايه را براي شركت در مراسم هفتة شـعر و ادب ايران دعوت كنيم، يا همين مراسـم را در بخـش‌هـاي تـرک‌زبـان يـا عـرب زبـان كشورمان برگزار كنيم، كدام الفت و انسيت و وفاق را مي‌توانيم اميد داشته باشيم.

در اين ميان با شگفتي بسـيار درمـي‌يـابيم كه شـوراي انقـلاب فرهنگـي بـا عنايـت بـه تركيب قومي ايران و شخصيت شهريار كه هم به زبان فارسي و هـم بـه زبـان تركـي خـالق آثاري جاودانه‌است، دست به انتخـابي بسـيار عاقلانـــه زده اســـت كـــه متأســـفانه بـــا تنگ‌نظري‌هاي قـومي مواجـه مـي‌شـود. ايـن شـگفتي از آن روسـت كـه شـوراي انقـلاب فرهنگـــي تـــا كنـــون در سياســـت‌هـــا و تصميم‌گيري‌هـاي خـود مسـائل قـومي را بـه ندرت مـورد عنايـت قـرار مـي‌داد و مـا كـه هميشه در قبال سياست بي‌اعتنائي نسبت بـه زبان‌هـاي قـومي در حـال انتقـاد بـوده‌ايـم و هستيم، اينک دور از انصاف خواهد بود كه در قبال يک چنين تدبير عاقلانه سكوت كنيم.

كـاملا واضـح اسـت كـه انگيـزه شـوراي انقلاب فرهنگي و انگيزه محافل ادبي ياد شـده كه فعالانه به مخالفـت بـا تصـميم آن شـورا برخاسـته‌انـد، از دو سرچشـمة متفـاوت آب مي‌خورد. دغدغة شوراي انقلاب فرهنگـي آن بوده است كه از مقولة ادبيات دست‌مايـه اي براي وحدت و يكدلي بيافريند، و از اين رو نام شاعر توانائي را با هفتة شعر و ادب پيوند داده است كه هم براي فارسي‌زبانـان و هـم بـراي

تركي‌زبانان ايران شخصيتي شناخته شده و مورد احترام است و ملت‌هاي متعددي در آسيا وي را ترنم كنندة احساسات و عواطف خود مي‌شناسند. اما انگيزه محافل ادبي ياد شده صرفا از احساسات قومي تنگ‌نظرانة خودشان نشأت مي‌گيرد و كم‌ترين تحمل حضور اقوام ديگر در عرصة زندگي اجتماعي ايران را ندارند. در نظر آن‌ها تنها سياست مدبرانه در خصوص اقوام غير فارس همانا ناديده گرفتن آن‌ها و انكار زبان و ادبيات آن‌هاست و گويا انسيت و الفتي كه از آن سخن مي‌رود، پيشاپيش در شخصيت فردوسي و اثر حماسي او يعني شاهنامه متبلور شده است. و اما مناسبات ملت‌ها در شاهنامه و بدآموزي‌هاي فرهنگي كه ممكن است از طريق شاهنامه در روابط بين اقوام ايراني بروز نمايد، كوچكترين دغدغه‌اي را موجب نمي‌شود.

اينكه ما فردوسي را رمز وحدت ملت ايران نمي‌شناسيم، موجب تعجب شماست، اما همين تعجب شما موجب تعجب ماست، زيرا ما وجوه اشتراک را عامل وفاق مي‌شناسيم، اما شما همواره وجوه افتراق را بعنوان عوامل وحدت بخش و شناسنامة اين ملت توصيه مي‌كنيد. شما معمار كدام وحدت و منادي كدام وفاق مي‌توانيد باشيد، در حالي كه از شناسائي تركيب ملت خود و انديشه ها و عواطف اقوام مختلف ساكن اين كشور پهناور ناتوانيد. به نظر شما همين كه نصف اين ملت نصف ديگر را وحشي و مهاجم و شير شتر خوار و امثال آن بشناسد، وفاق لازم به وجود آمده است و نيازي به توسعة آن نيست. به نظر شما همين كه شخصيت‌هاي فرهنگي اقوام ايراني را دو دستي به كشورهاي بيگانه ببخشيم، و جوانان اين مرز و بوم را وادار كنيم كه در اثر محروميت از فرهنگ طبيعي و بومي خود هوادار كشورهاي خارجي بشوند و از راديوها و تلويزيون‌هاي آن‌ها تغذية فرهنگي نمايند، و سپس آن‌ها را با لفظ جليلة پان تركيست مورد خطاب و عتاب قرار دهيم، وحدت و وفاق لازم تشكيل شده است و اينک مي‌توانيم آسوده بخوابيم، شاد و سرفراز از اين كه از كيان اين مرز و بوم دفاع كرده‌ايم. اين چه قرائتي از وفاق است كه مردم آذربايجان را كه شعر حيدر بابا ورد زبان تک تک آن‌هاست، وادار كنيم تا از شاعر خود و فضاهاي مأنوس و عطر آگين حيدر بابا دل بكنند و اين سخن وي را فراموش كنند كه گفته است: *گوز ياشينا باخان اولسا، قان آخماز، اينسان اولان قيليج بئلينه تاخماز*، و آنگاه كه به طور كامل از شاعر خود و از دنياي عطر آگين شعرهاي او بريدند، «يكي

نامور نامة باستان» را آويزة گـوش كننـد كـه هـيچ سـنخيتي بـا حيـات و گـذران آن‌هـا و عواطف و احساساتشان ندارد.

ما ضمن احترام فراواني كه بـه شخصـيت فردوسي به عنوان زنـده‌كننـدة زبـان فارسـي قائليم، فلسفه شاهنامه را بـا حيـات اجتمـاعي كنـوني ايـران كـه از اقـوام مختلـف تشـكيل مي‌شود، مغاير دانسته و انتخاب نام فردوسـي به عنوان سـمبل هفتـة شـعر و ادب ايـران را تصميمي بي‌حاصل مـي‌دانـيم. زيـرا شـاهنامه نمي‌تواند معنويت مورد نياز جامعـة ايرانـي و وحدت آن‌را در زمانة كنوني تأمين نمايد.

گاهي به ذهن انسان خطـور مـي‌كنـد كـه شايد سبب مخالفت شما با شـهريار بيشـتر از آن جهت باشد كه نمي‌توانيد قبول كنيـد كـه يـک شـاعر آذربايجـاني سـمبل شـعر و ادب ايران باشد و ترجيح مي‌دهيد كه يـک شـاعر فارس تبار چنين سمبلي را تحقق ببخشـد، بـه عبارت ديگر شـما آذربايجـان را شايسـتة آن نمـي‌دانيـد كـه فرهنـگ و ادب ايـران را نماينـدگي كنـد. در آن صـورت، شـايد شـما خداي نكرده، زبانم لال، تجزيه طلب هستيد و خود خبر نداريد.

به هر حال چنانكـه محافـل ادبـي فارسـي زبان يا اكثريت آن‌ها با انتخاب كنوني شوراي انقلاب فرهنگي نيز سر آشتي نداشـته باشـد، باز هم چنين تصـميمي جنبـة وحـدت بخـش نخواهد داشت، زيـرا وحـدت را نـه بـا زور و اجبار، بلكه تنها با همدلي مي‌توان ايجاد كـرد. در آن صورت تنها راهي كه باقي مي‌ماند، اين است كه هر قومي بـه شخصـيت‌هـاي قـومي مورد علاقة خود دل ببندد. در چنـين حـالتي آذربايجاني‌ها بازهم بـه شـهريار دل خواهنـد بست يا حتا به محمد فضولي شاعر سه زبانـة آذربايجاني روي خواهند آورد و در شخصيت ايـن شـاعر توانـا و فـراخ انـديش، انسـيت ملت‌هاي مسلمان فارس و ترک و عرب را به نمايش خواهنـد گذاشـت و هـم آذربايجـاني بودن و هم ايرانـي بـودن خودشـان را مـورد تأكيد قرار خواهند داد. محافل ديگـر نيـز بـه فردوسـي دل خواهنـد بسـت و اقـوام تـرک، فـارس و عـرب را در تعصـباتي بـي پايـان و پيكارهائي به جاودانگي تاريخ رها خواهند كرد تا به زعم خـود از كيـان ايـران دفـاع كـرده باشند. اما يک سوال باقي است: هفتـة شـعر و ادب آزموني براي وحدت بين اقـوام مختلـف ايراني بود. چه كسي از ايـن آزمـون سـربلند بيرون خواهد آمد؟